

عباس حیبی بدرآبادی

با تو به سمتِ با تو

با تو به سمتِ با تو با تو به سمتِ کی
گفتم: مخاطبِ مُرده و گُل شده
فاتحه

ریزه ریزه کاغذ و حدس می زنم ریزه ریزه شده حدس
حد
سین
س... اما

بکوبد بر ساز میل نماند آویزان

استخوان به شکلِ بالَش سگ
بالش به قدِ تخیل
سر می کشد به مشکوک

انجام سر
سر می اندازیم از کهنه بیز
آر دار از نو نو
فاتحه

گفتم چرا «خستگی مغز» راه می رود فقط
خنده که خون به مغز از «نیست» نمی کشد بالا
تر از گفتن پشیمانم و
پرنده

وقتی احترامِ تر از بر شیر درنده
وقتی شجاعتِ تر از کفایتِ خرچنگ

شکلِ گلِ پنج برگ داشته
بر گلِ شکلِ فکرهای ما
عکس ما با گل
فکرهای ما
خنده کرده حالا
فاتحه

گل بوده بر خلاف عادت
از اختلال شده حالا بالا
سطح های برگ گل از اول هر حوصله معکوسِ بالا
کامل شده وزنِ رویا رویای بین میز و لیوان
چفت شده اندیشه ی دو سر
چفیده بین میز و لیوان
هر دو سر ایثار مثلِ غلتیدنِ ساده
مريضِ مثلِ مريضِ بکوبد ساز
شکلِ دوری از خاطره، شکلِ تأکید بر
مثلِ فتح...

از دوست یک روح آویز
آن بگیرد پس
از دوست یک کردار نا
ب بگیرد گر

تفاهم و بی تفاهمی پرد سَهْل
انسجامِ توارد شده بر کار و
مرده خوانی تو
که مانده فقط

۸۶/۹/۳۰